با جشنواره تئاتر

«رضاکشتاب» در تئاتر ایران دریی چیست؟

بی‌مرزی واقعیت و فراواقعیت

حمید صفایی . منتقد و پژوهشگر

رضا کشتاب، نمایش‌نامه‌نویس - کارگردانی است که با نوشتن و کارگردانی نمایش «سوءهاضمه» فعالیت جدی خود را آغاز کرد. او در همان اولین تجربه به‌عنوان برگزیده استانی به بخش منطقه‌ای جشنواره تئاتر فجر راه پیدا کرد. اما اولین‌بار در جشنواره بیست‌وپنجمین تئاتر فجر بود که با نمایش «مکانه سوطن و سوسک» نکاه‌ها را در تئاتر ایران به خود معطوف کرد. کشتاب این روند را با نمایش‌های «سه روایت از مردن دریک روز مه‌آلود» در جشنواره بیست‌وششم، «خواب برهنه برف» در جشنواره بیست‌وهشتم و «مثل خوابی در سه‌شنبه پیش» در جشنواره بیست‌ونهم ادامه داد و ضمن اثبات خود نشان داد که موفقیت‌های اولیه‌اش اتفاقی نبوده است... او تقریبا تمامی جوایز نویسندگی جشنواره‌های مناطق را در نیمه دوم دهه ۸۰ به دست آورد. تنها غیبت کشتاب در جشنواره بیست‌وهشتم اتفاق افتاد که دلیلش پشت‌کنداشتن خدمت سربازی بود. در اکتبر ۲۰۰۹ موفق به شرکت در فستیوال تئاتر روهر آلمان شد و اجراهای موفقی از نمایش «خواب برهنه برف» در موناهیم آلمان داشت که مورد تحسین منتقدان و تماشاگران حاضر در جشنواره راه اربریتسم تئاتر روهر قرار گرفت. روند روبه‌رشد کشتاب در چندسال اخیر نیز با حضور مداوم او در جشنواره تئاتر فجر ادامه یافته و او توانسته با نمایش‌هایی چون «خروش سفید با چشمان قرمز»، «مه‌آلود مثل یک شب مثل یک روز»، «جاقوی دم‌کرده شب»، «یک هفته راه‌رفتن در بهشت» و «چند روایت ناممکن- ندبندی»، به‌عنوان نویسنده و چه به‌عنوان کارگردان، حضوری مستمر در سطح اول تئاتر ایران داشته باشد. کشتاب امسال نیز با نمایش «اتولوژی صبح فرحناک یک چاقو» در جشنواره تئاتر فجر حضور دارد.

۱- زمان و مکان سازنده‌ترین آن یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های درام مدرن است. زمان را همچنین می‌توان کلیدی‌ترین عنصر نمایش‌نامه‌های کشتاب دانست. وقتی این گزاره را در کنار گزاره‌ای قرار دهیم که زمان با بازتاب کنش‌های نمایش‌نامه می‌داند می‌توانیم به درک صحیح‌تری از آثار او برسیم. این درک صحیح منوط به شناخت پیچیدگی‌های بُعد زمانی کشتاب در نمایش‌های کشتاب است. تطبیق بازه‌های زمانی داستان، زمان متن، زمان خود اجرا، زمان برگرفته از ساعت روی دیوار، زمان وضعیت درونی شخصیت‌ها در تمام کنار خاطرات و خیالات شخصیت‌ها کاری است پیچیده و دشوار که فقط با شناخت از فرم روایی و ضدروایی کارهای کشتاب و بی‌بردن به ترتیبات زمانی و کامه‌نمارانه رویدادها و حتی روی‌داده‌ها امکان‌پذیر است. نتیجه این شکل از روایت، بی‌مرزی میان واقعیت و فراواقعیت و تخیل فضایی - زمانی شخصیت‌ها در مکانی نامتعین است که برای مخاطب آناتوری که به ملودراهای خطی در سینما و تلویزیون خو گرفته چندان خوشایند نیست ولی برای مخاطب حرفه‌ای تئاتر مانند حل پازل یا بازی شطرنج در غیر دشواری دلنشین و خوشایند است و البته در بعضی مواقع نیز منجر به ایجاد جالش‌های جدی در باب آنالیزهای ساختارگرایانه از زمان روایت در ذهن این‌گونه مخاطبان می‌شود.

۲- دیالوگ در نمایش‌نامه‌های کشتاب درحالی‌که به یک گفت‌وگوی روزمره شبیه است اما درواقع حرف‌زدن وگفت‌وگوی روزمره نیست و علاوه بر ساخت روایت و پیشبرد آن به روش‌کردن مختصات

عکس: بهاره عوض

یکی شخصیت‌ها و انتقال اطلاعات ضروری به مخاطب هم کمک می‌کند. درواقع کشتاب از ساده‌ترین کلمات ممکن برای شکل‌دادن گفت‌وگو بین شخصیت‌هایش بهره می‌برد اما همین کلمات ساده هم واجد چنگش دراماتیک هستند.

۳- دستور صحنه در نمایش‌نامه‌های کشتاب اهمیتی ویژه دارد و بر مفاهیم زمانی دلالت می‌کند و واجد رمزگان فرهنگی و فراوانی است که به مخاطب در خوانش نمایش کمک می‌کند. کشتاب با را فراتر می‌نهد و گاه ما را با رمزگان هرمنوتیکی و گاه ولن‌گیاوانه روبه‌رو می‌کند.

۴- ایهام و دوپهلویی ذاتی وضعیت انسان را می‌توان محورترین انگاره در زیبایی‌شناسی اکزیستانسیالیستی دانست. انگاره‌ای که می‌توان آن را فارغ از تضادهای سیاسی و مذهبی مشترک بین همه اکزیستانسیالیست‌ها دانست. کشتاب متأثر از این انگاره به خلق جهان‌های مجازی می‌پردازد که در آن تاکید بر کنش انسان در مواجهه با یاراده‌گسی‌های وضعیت انضمامی است. اما او برخلاف بسیاری از هنرمندان اکزیستانسیالیسم علاوه بر تأکید بر هم‌کنشگی اخلاقی و تقلیل جایگاه انسان مدرن به آگاهی محیطی ضعیف انسان‌ها و ضعف انسان‌ها در تقابل با اتفاقات اطراف نیز توجه می‌کند. او با طنزی خنده‌آور اما هوشمند و روایتگری و آنکسارای جهان معاصر می‌پردازد.

۵- مکان‌ها و اشخاص در روایت‌های کشتاب حضوری نوستالژیک دارند. او خودروایت‌ها را با رویکردی بینامتنیانه از دل خرده‌فرهنگ‌های که در آن زیسته شکل می‌دهد. او علاوه بر کمک‌گرفتن از «فرهنگ عامه» در زمان زیست کنونی‌اش، به روایت‌های دوران کودکی و نوجوانی‌اش نیز وفادار می‌ماند و گاه حتی آنها را به نقاله کانونی روایت بدل می‌کند.

۶- «اتولوژی صبح فرحناک یک چاقو» آخرین کاری است که رضا کشتاب نوشته و در جشنواره بیست‌وچهارم تئاتر فجر روی صحنه رفت. رویاپرداز زندگی نویسنده‌ای که به دلیل دیالوگی که از زبان یکی از شخصیت‌های داستانش منتشر شده، چندروزی به زندان افتاده و مسموم‌کار شده است و دلیل وضعیت به شدت اقتصادی به‌سختی روزگار می‌گذراند. نویسنده‌ای که درگیر خانواده‌ای است که زیری بر تمام درگیر روزمرگی مطالبات هم‌ایستده‌اند و چندان از جایگاه او اطلاعی ندارند. دعوت این نویسنده جوان که شرح زندگی ممیزی کسانی که مجبور به کسب‌العمل دوستانش می‌شود و مشکلات جدیدی را پیش‌روی او قرار می‌دهد. او در این نیم‌پخوی و پرداختن به روایتی تقریبا خطی و زیبای مدرن وضعیت تراژیک این نویسنده را بیان می‌کند و با رویکردی بینامتنی، گیری نیز به وضعیت هنرمندان معاصر ایرانی و مشکلات و معضلات آنها می‌زند و نحوه اعتبارسنجی و اعتباربخشی انسان در ایران معاصر را به چالش می‌کشد. کشتاب در اجرا نیز با بهره‌گیری از بازیگران تئاتر استان کیکیلویو و بیوراحمد و طراحی صحنه‌ای حساب‌شده به‌خوبی مخاطب را با اثر همراه می‌کند و با ریتم مناسب او را تا پایان اثر در سالن نگه می‌دارد.

گفت‌وگو با «فرهاد مهندس‌پور» درباره تئاتر، خانه تئاتر و جامعه تئاتر ایران

تئاتر، پدیده ضد اجتماعی شده است

ندا آل‌طیب و پرستو فرهادی

عکس: بهاره عوض

فرهاد مهندس‌پور این روزها در عرصه تئاتر حضور ندارد و بابت این غیاب خوشحال است. او جایگاه کنونی تئاتر را غبطه‌برانگیز نمی‌داند و به اوضاع کنونی شدیدا انتقاد دارد. راه چاره را هم تغییر رفتار دوجانبه دولت و تئاتری‌ها می‌داند. مشروح نظرات او را درباره اوضاع کنونی تئاتر در ادامه می‌خوانید.

◄ چه خبر آقای مهندس‌پور؟ شما کجایید اصلا؟ در تئاتر هم که شما را نمی‌بینیم.

بسیار خوشحالم که مرا در تئاتر نمی‌بینید. خیلی. این خوشحالی هم فقط برای این نیست که اوضاع تئاتر خوب نیست، بلکه به اوضاع خود من هم مربوط می‌شود. بااین‌حال تئاتر اوضاع و احوال خوشی ندارد که آدم فکر کند با نبودن، موقعیت یا جایگاهی را از دست می‌دهد.

◄ یعنی دوست ندشتید که در تئاتر باشید؟

نه. چون به نظر نمی‌آید الان تئاتر در جایگاه اجتماعی غبطه‌برانگیزی قرار گرفته باشد که آدم بخواهد حضور داشته باشد.

◄ پس حسرتی ندارید؟

اصلا حسرتی ندارم. همان‌طور که کمابیش در جشنواره بیست‌وهشتم اتفاق افتاد که دلیلش پشت‌کنداشتن خدمت سربازی بود. در اکتبر ۲۰۰۹ موفق به شرکت در فستیوال تئاتر روهر آلمان شد و اجراهای موفقی از نمایش «خواب برهنه برف» در موناهیم آلمان داشت که مورد تحسین منتقدان و تماشاگران حاضر در جشنواره راه اربریتسم تئاتر روهر قرار گرفت. روند روبه‌رشد کشتاب در چندسال اخیر نیز با حضور مداوم او در جشنواره تئاتر فجر ادامه یافته و او توانسته با نمایش‌هایی چون «خروش سفید با چشمان قرمز»، «مه‌آلود مثل یک شب مثل یک روز»، «جاقوی دم‌کرده شب»، «یک هفته راه‌رفتن در بهشت» و «چند روایت ناممکن- ندبندی»، به‌عنوان نویسنده و چه به‌عنوان کارگردان، حضوری مستمر در سطح اول تئاتر ایران داشته باشد. کشتاب امسال نیز با نمایش «اتولوژی صبح فرحناک یک چاقو» در جشنواره تئاتر فجر حضور دارد.

◄ اینکه می‌گویید تئاتر در جای غبطه‌برانگیزی قرار ندارد، چقدر برآمده از بی‌میلی برخی افراد مطرح به جشنواره در تئاتر است؟

اینکه می‌گویید عده‌ای میلی به حضور ندارند تأمل‌برانگیز است. اما منظورم این نیست که چون عده‌ای نیستند، تئاتر دچار این وضعیت شده است. حتی منظورم این هم نیست که چون عده‌ای حضور ندارند، تئاتر دچار این وضعیت شده است. می‌خواهم بگویم تئاتر اصلا نمی‌داند کجا قرار دارد.

◄ فکر می‌کنید چرا تئاتر به اینجا رسیده است؟

به طور مشخص باید گفت تئاتری‌ها نمی‌دانند چه می‌کنند و تصمیم آگاهانه و روشنی برای تئاتر ندارند. همان‌طور که کمابیش می‌بینیم مشارکتی هم وجود ندارد. در کنار این، بخش دولتی هم به نحوی تئاتر را مدیریت و برای آن تصمیم‌گیری می‌کند که مشخص است دست روی دست گذاشته تا وضعیت تئاتر از اینکه هست بدتر شود. این روزها متاسفانه تئاتر به روزکاری افتاده است که با اجرای بیشتر هم وضعش بهتر نمی‌شود. البته این نظر من است و حکم قطعی هم نیست.

◄ این صحبت‌های شما درک‌شدنی است. اما فکر نمی‌کنید وقتی مخاطب این حرف‌ها را بخواند کمی دلسرد شود؛ یعنی چه هیچ‌کدام از این آدم‌ها نمی‌دانند چه می‌خواهند؟ یا این چیزی که شما می‌گویید به نظر می‌رسد در وضعیت غیرطبیعی هستیم که در جامعه‌ای محدود مثل تئاتر هیچ کس نمی‌داند چه می‌خواهد.

من نمی‌خواهم بگویم مطلقا کسی چیزی نمی‌داند. اگر واژه ندانستن را به کار می‌برم منظورم بروز بیرونی این دانسته‌هاست. اگر چیزی به اسم دانایی و آگاهی درباره وضعیت موجود وجود دارد، باید بتوان آن آگاهی را دید. یعنی یا در تئاتر باید بتوانیم آن را ببینیم یا هنگامی که درباره تئاتر حرف می‌زنیم. اگر من از شما بپرسم جایی را سراغ دارید که تئاتری‌ها در آنجا جمع شوند و درباره تئاتر و چرایی وضعیت خود حرف بزنند جایی را نخواهید گفت؛ چون نیست. چطور ممکن است یک جامعه تئاتری وجود داشته باشد، ولی جایی برای اجتماع در آن وجود نداشته باشد و آنچه را تئاتر می‌نامیم، فقط یک جای موقت برای اجرای تئاتر باشد که در آن نتوان حرف زد یا واکنش و گفتمانی فراهم کرد؟

◄ این گفتمانی که می‌گویید باید بین خود تئاتری‌ها باشد یا گروه‌های تئاتری با مخاطب؟

هر دو. یا حتی هر سه، یعنی تئاتری‌ها با خودشان، با تماشاگران و با دولت. اصلا برای اهمیت همین گفتمان است که دولت به عمد دست روی آن نمی‌گذارد. اما اولین‌بار در جشنواره بیست‌وپنجمین تئاتر فجر بود که با نمایش «مکانه سوطن و سوسک» نکاه‌ها را در تئاتر ایران به خود معطوف کرد. کشتاب این روند را با نمایش‌های «سه روایت از مردن دریک روز مه‌آلود» در جشنواره بیست‌وششم، «خواب برهنه برف» در جشنواره بیست‌وهشتم و «مثل خوابی در سه‌شنبه پیش» در جشنواره بیست‌ونهم ادامه داد و ضمن اثبات خود نشان داد که موفقیت‌های اولیه‌اش اتفاقی نبوده است... او تقریبا تمامی جوایز نویسندگی جشنواره‌های مناطق را در نیمه دوم دهه ۸۰ به دست آورد. تنها غیبت کشتاب در جشنواره بیست‌وهشتم اتفاق افتاد که دلیلش پشت‌کنداشتن خدمت سربازی بود. در اکتبر ۲۰۰۹ موفق به شرکت در فستیوال تئاتر روهر آلمان شد و اجراهای موفقی از نمایش «خواب برهنه برف» در موناهیم آلمان داشت که مورد تحسین منتقدان و تماشاگران حاضر در جشنواره راه اربریتسم تئاتر روهر قرار گرفت. روند روبه‌رشد کشتاب در چندسال اخیر نیز با حضور مداوم او در جشنواره تئاتر فجر ادامه یافته و او توانسته با نمایش‌هایی چون «خروش سفید با چشمان قرمز»، «مه‌آلود مثل یک شب مثل یک روز»، «جاقوی دم‌کرده شب»، «یک هفته راه‌رفتن در بهشت» و «چند روایت ناممکن- ندبندی»، به‌عنوان نویسنده و چه به‌عنوان کارگردان، حضوری مستمر در سطح اول تئاتر ایران داشته باشد. کشتاب امسال نیز با نمایش «اتولوژی صبح فرحناک یک چاقو» در جشنواره تئاتر فجر حضور دارد.

◄ اگر به ماجرا این طور نگاه شود، با تضاد عجیبی روبه‌رو می‌شویم؛ چون تئاتر در هر کوشه‌ای از شهر تهران، یک سالن کوچک تئاتری راه می‌افتد و ظاهر امر نشان می‌دهد تئاتر بدون وابستگی به دولت در حال کشش است. اما در عمل با چیزی شبیه یک مرده متحرک روبه‌رو هستیم.

شاید بله. اما نکته مهم این است که عبور از این مرحله برای رسیدن به جایی که تئاتر می‌تواند استقلال خود را نشان بدهد، تنها این‌طور نیست که یکباره حمایت از تئاتر را قطع کنیم و تئاتر مستقل شود. این کار اصلا به معنای استقلال تئاتر نیست بلکه درانداختن تئاتر با مشکلاتی است که تاکنون با آنها انسانا نبوده است؛ در نتیجه احتمالا سراغ راه‌های دشوارتری را نتواند بیشتر بفروشد.

این درانداختن فرهنگ و تئاتر به چالش تئاتر خواهد رفت؛ چون بعضی اتفاقی است که افتاده و الان تئاتر خود را برای وضعیتی که ناخواسته در آن افتاده، تنظیم می‌کند. به طور مشخص هم می‌گویم که دولت، تئاتر را در این وضعیت انداخته است. مستقل‌کردن تئاتر مثل حذف یارانه‌ها نیست که یک شبه بتوان آن را انجام داد. به اینکه این کار هم هولناک بود، اما برای تئاتر غبطه‌آمیز است که فکر کنیم یک شبه می‌شود تصمیم گرفت و دیگر آن را حمایت نیست. در هیچ جای دنیا هنوز چنین اتفاقی نیفتاده و فقط در ایران است که این شرایط پیش آمده. این رویدادها نشان می‌دهد هیچ ارزیابی‌ای وجود نداشته و هرکسی اینه خود را امتحان می‌کند. یعنی اینکه کسی بیاید به عواقب آن آگاه باشد. بنابراین تئاتر را درانداخت. تعارف را کنار بگذاریم و اعتذار مادی برای آن افتادن‌پذیر نیست؛ چون یک پدیده هزینه‌آور است. این کار باید طبق یک برنامه و با حساب و کتاب انجام شود. نه به‌طور ناگهانی. البته در همه کشورها این‌گونه است که تئاترهای دولتی وجود دارند و صدردصد دولتی هستند و بودجه مخصوص خود را دارند...

◄ به نظر می‌رسد این همان چیزی است که در جشنواره تئاتر فجر هم نمود دارد؛ مثلا برخی اصلا حاضر نیستند در این رویداد که از آن به عنوان وبنرین تئاتر هم یاد می‌شود، حضور داشته باشند.

بله. این یک چیز امتناع از رابطه برقرارکردن است؛ مثلا نهادی مثل دانشگاه می‌تواند نانی خبرگی کاری را شود. اما آن هم مشکلات و گرفتاری‌های خودش را دارد و کمابیش از سطح مشکلات آن که تئاتر با آنها دست‌به‌گریبان است، دور است؛ یعنی در حوزه‌های دیگری فکر و بحث می‌کنیم و این می‌شود که وقتی کنی گله می‌کنید هم‌چیز دست‌به‌دست هم داده تا آن قطع‌کنوها برای تئاتر آغاز نشود.

البته نمی‌گویم از دولت متوقع هستم تا پیش از آنکه ضرورت آن را احساس کند، اقدام کند. اما اگر بخواهم بگویم مثلا از حق چه کسی می‌توان این توقع را داشت، باید جامعه تئاتری را نام برد.

بگذارید برای شما یک مثال بزنم. وقتی قانون نادری، پورآذری و دشتی از هیأت‌مدیره خانه تئاتر بیرون آمدند و از بحث مطرح شد، آقای راد قضیه‌ای که در صورت لزوم به مراجع قضایی باسخ‌گو خواهند بود. من وقتی این را شنیدم دچار شوک شدم و با خودم گفتم مگر می‌شود؟ کل جامعه کنعتی‌کوی خود را باید به تئاتر بیاورد ان وقت یک تئاتری به تئاتری دیگر می‌گوید من حق رود با

حقیقت این است که دولت آن‌قدر دود را گرفتار کرده که اصلا فرصت فکرکردن به این را ندارد به بخواهد خود را مبرا کند. آن‌قدر موانع و مشکلات بر سر راهش است که به این شکل، به موضوع فکر نمی‌کند. ولی باید به این نکته توجه کرد که آیا دولت و جامعه تئاتری آن‌قدر دادن است که این ماجرا را نمی‌فهمد؟

مراجع قضائی می‌رم؟ ببینید جقدر هم جیز وارونه شده است! در تعجبم که چطور اراجی احساس نمی‌شود و چطور این کراره از دهان یک آدم تئاتر بیرون می‌آید که دعوایمان را جای دیگری می‌بریم؛ درحالی‌که تئاتر مرجع رسیدگی به دعوای اجتماعی است! تئاتر جایی است که تضادهای اجتماعی در آنجا به کفت‌وگو گذاشته و حلاجی می‌شود. اگر وقت تئاتر جای کار دیگری می‌کنند.

اینها چیزهایی است که باید به آنها پرداخته شود. شاید لازم باشد زمانی مطبوعات و پایان‌نامه‌ها و نهادهای کوچک به این موضوع بپردازند که تئاتری‌ها در دهه‌های گذشته چگونه با هم صحبت کرده‌اند. چون نمونه داریم که گاهی یکوهوکهای در تئاتر بوده و برخی آقایان دشنام‌های زیادی نثار هم کرده‌اند... یا در مجله‌ای که ارکان دولتی است- به نام نقد و گفت‌وگو- به برخی هنرمندان تئاتر بی‌پرده اهانت می‌شود. ما کی در تئاتر شاهد چنین برخش‌هایی بودیم؟ جطور ممکن است به نهاد تئاتر و فرهنگ به هم دشنام دهیم؟ دهیم؟ چیای دنیا چنین اتفاقی می‌افتد؟

◄ اتفاقا می‌خواستم درباره وضعیت اخلاقی تئاتر و جامعه تئاتری در سال‌های اخیر هم صحبت کنیم. صحبت‌هایی که مطبوعات کشیده می‌شود به برخی از وقایع اتفاق‌افتاده در روزنامه‌ها درباره هم این طور صحبت می‌کنند؛ چیزی که پیش‌تر نمونه آن را ندیده بودیم.

من اعتقاد دارم این مسئله به عنوان یک بحران همگانی باید مطالعه شود. این برخش‌ها و تندگویی‌هایی که در کفت‌وگوی میان تئاتری‌ها رخ داده است، باید ما را متوجه این کنند که وارد یک سرازیری شده‌ایم. هرچند به نظر می‌آید چیزی در حال طی‌کردن سیر طبیعی خود است و البته که همین‌طور است. اما سیر طبیعی سقوط.

یادم می‌آید سال‌ها قبل، شاید سال ۸۱ و ۸۲، گفتم وضعیت تئاتر از این بدتر می‌شود. می‌گویم روزهای بدتری هنوز در پی خواهند بود و درخشش‌هایی که گاهی به‌عنوان فوری و رقم بالا دیده می‌شوند و ذهن ما را به خود مشغول می‌کنند، بخشی از این وضعیت نابهنجاری است که با آن روبه‌رو هستیم. چراکه تئاتر برای کریز از وضعیتی که در آن قرار دارد، خود را به ورطه تجارت صرف انداخته و این رویدادی مهلک است.

◄ اگر به ماجرا این طور نگاه شود، با تضاد عجیبی روبه‌رو می‌شویم؛ چون تئاتر در هر کوشه‌ای از شهر تهران، یک سالن کوچک تئاتری راه می‌افتد و ظاهر امر نشان می‌دهد تئاتر بدون وابستگی به دولت در حال کشش است. اما در عمل با چیزی شبیه یک مرده متحرک روبه‌رو هستیم.

شاید بله. اما نکته مهم این است که عبور از این مرحله برای رسیدن به جایی که تئاتر می‌تواند استقلال نشان بدهد، هولناک است. البته دولت یک بکباره حمایت از تئاتر را قطع کنیم و تئاتر مستقل شود. این کار اصلا به معنای استقلال تئاتر نیست بلکه درانداختن تئاتر با مشکلاتی است که تاکنون با آنها انسانا نبوده است؛ در نتیجه احتمالا سراغ راه‌های دشوارتری را نتواند بیشتر بفروشد.

این درانداختن فرهنگ و تئاتر به چالش تئاتر خواهد رفت؛ چون بعضی اتفاقی است که افتاده و الان تئاتر خود را برای وضعیتی که ناخواسته در آن افتاده، تنظیم می‌کند. به طور مشخص هم می‌گویم که دولت، تئاتر را در این وضعیت انداخته است. مستقل‌کردن تئاتر مثل حذف یارانه‌ها نیست که یک شبه بتوان آن را انجام داد. به اینکه این کار هم هولناک بود، اما برای تئاتر غبطه‌آمیز است که فکر کنیم یک شبه می‌شود تصمیم گرفت و دیگر آن را حمایت نیست. در هیچ جای دنیا هنوز چنین اتفاقی نیفتاده و فقط در ایران است که این شرایط پیش آمده. این رویدادها نشان می‌دهد هیچ ارزیابی‌ای وجود نداشته و هرکسی اینه خود را امتحان می‌کند. یعنی اینکه کسی بیاید به عواقب آن آگاه باشد. بنابراین تئاتر را درانداخت. تعارف را کنار بگذاریم و اعتذار مادی برای آن افتادن‌پذیر نیست؛ چون یک پدیده هزینه‌آور است. این کار باید طبق یک برنامه و با حساب و کتاب انجام شود. نه به‌طور ناگهانی. البته در همه کشورها این‌گونه است که تئاترهای دولتی وجود دارند و صدردصد دولتی هستند و بودجه مخصوص خود را دارند...

◄ به نظر می‌رسد این همان چیزی است که در جشنواره تئاتر فجر هم نمود دارد؛ مثلا برخی اصلا حاضر نیستند در این رویداد که از آن به عنوان وبنرین تئاتر هم یاد می‌شود، حضور داشته باشند.

بله. این یک چیز امتناع از رابطه برقرارکردن است؛ مثلا نهادی مثل دانشگاه می‌تواند نانی خبرگی کاری را شود. اما آن هم مشکلات و گرفتاری‌های خودش را دارد و کمابیش از سطح مشکلات آن که تئاتر با آنها دست‌به‌گریبان است، دور است؛ یعنی در حوزه‌های دیگری فکر و بحث می‌کنیم و این می‌شود که وقتی کنی گله می‌کنید هم‌چیز دست‌به‌دست هم داده تا آن قطع‌کنوها برای تئاتر آغاز نشود.

البته نمی‌گویم از دولت متوقع هستم تا پیش از آنکه ضرورت آن را احساس کند، اقدام کند. اما اگر بخواهم بگویم مثلا از حق چه کسی می‌توان این توقع را داشت، باید جامعه تئاتری را نام برد.

بگذارید برای شما یک مثال بزنم. وقتی قانون نادری، پورآذری و دشتی از هیأت‌مدیره خانه تئاتر بیرون آمدند و از بحث مطرح می‌شود، آقای راد قضیه‌ای که در صورت لزوم به مراجع قضایی باسخ‌گو خواهند بود. من وقتی این را شنیدم دچار شوک شدم و با خودم گفتم مگر می‌شود؟ کل جامعه کنعتی‌کوی خود را باید به تئاتر بیاورد ان وقت یک تئاتری به تئاتری دیگر می‌گوید من حق رود با

◄ به نظر می‌رسد این همان چیزی است که در جشنواره تئاتر فجر هم نمود دارد؛ مثلا برخی اصلا حاضر نیستند در این رویداد که از آن به عنوان وبنرین تئاتر هم یاد می‌شود، حضور داشته باشند.

بله. این یک چیز امتناع از رابطه برقرارکردن است؛ مثلا نهادی مثل دانشگاه می‌تواند نانی خبرگی کاری را شود. اما آن هم مشکلات و گرفتاری‌های خودش را دارد و کمابیش از سطح مشکلات آن که تئاتر با آنها دست‌به‌گریبان است، دور است؛ یعنی در حوزه‌های دیگری فکر و بحث می‌کنیم و این می‌شود که وقتی کنی گله می‌کنید هم‌چیز دست‌به‌دست هم داده تا آن قطع‌کنوها برای تئاتر آغاز نشود.

البته نمی‌گویم از دولت متوقع هستم تا پیش از آنکه ضرورت آن را احساس کند، اقدام کند. اما اگر بخواهم بگویم مثلا از حق چه کسی می‌توان این توقع را داشت، باید جامعه تئاتری را نام برد.

بگذارید برای شما یک مثال بزنم. وقتی قانون نادری، پورآذری و دشتی از هیأت‌مدیره خانه تئاتر بیرون آمدند و از بحث مطرح می‌شود، آقای راد قضیه‌ای که در صورت لزوم به مراجع قضایی باسخ‌گو خواهند بود. من وقتی این را شنیدم دچار شوک شدم و با خودم گفتم مگر می‌شود؟ کل جامعه کنعتی‌کوی خود را باید به تئاتر بیاورد ان وقت یک تئاتری به تئاتری دیگر می‌گوید من حق رود با

◄ یعنی واقعا هیچ کاری نباید بکنند؟

چه کاری می‌خواهید بکنند؟ فرصت فکرکردن به این را ندارد که بخواهد خود را مبرا کند. آن‌قدر موانع و مشکلات بر سر راهش است که به این شکل، به موضوع فکر نمی‌کند. ولی باید به این نکته توجه کرد که آیا دولت و جامعه تئاتری آن‌قدر بی‌توجه است که این ماجرا را نمی‌فهمد؟

به نظر من، ما از اینکه در چه وضعیتی به سر می‌بریم آگاه هستیم. ولی نمی‌خواهیم به روی خودمان بیاوریم و آن را بیان کنیم؛ یعنی یک فرق است بین آنچه ما از وضعیت موجود حس می‌کنیم و آنچه بیان می‌کنیم. در اینجا بیان‌کردن رخ نمی‌دهد. این وضعیت باید در مقالات و مجلاتی که با همین موضوع چاپ می‌شوند یا در گفت‌وگوهایی که صورت می‌گیرند نمودی داشته باشد. اما چیزی نمی‌بینیم.

درحال‌حاضر برای جامعه تئاتر، صرفا اجراکردن یک نمایش، یعنی همه‌چیز. درحالی‌که این همه تئاتر نیست. خواستی تئاتر به اندازه خود تئاتر مهم است و اینکه در چه وضعیتی و چگونه فرایند تولید تئاتر را پیش می‌بریم، به اندازه خود تئاتر مهم است.

◄ نکته‌ای که درباره دولت و جایگاه آن در تئاتر می‌گویید، آنجایی جالب می‌شود که امسال را به نام تئاتر نام‌گذاری کرده‌اند و همین نام‌گذاری به دلیل انجام‌نشدن کاری ویژه، توک بیکان انتقادات را به سمت دولت نیز ترکرده است.

بله. این یز را ببینید! نام‌گذاری این سال و کفتن چنین حرف‌هایی چه مشکلی را حل می‌کند. جز اینکه تعارف‌هایی بشود برای تبلیغات بیهوده؟ همین حرف‌ها نشان می‌دهد قرار نیست اقدام جدی انجام شود. در سال‌های گذشته بسیار از این حرف‌ها زده شده. اما عملا اتفاقی نیفتاده است. درحال‌حاضر یک اقدام مفید این است که هم دولت و هم جامعه تئاتری توصیف کنند در چه وضعیتی قرار دارند و چطور شده که به این وضعیت رسیده‌اند و چه کار باید بکنند تا از این وضعیت بیرون بیایند.

ایس کار به تأمل نیاز دارد، ولی به نظر می‌رسد برای تأمل وقت نداریم؛ یعنی نه دولت وقت دارد و نه جامعه تئاتری اهمیتی می‌دهد. گاه برخی هنرمندان و گاه نهادهایی مانند مطبوعات به چنین موضوعی توجه می‌کنند. اما باز هم اتفاقی نمی‌افتد و به نظر می‌رسد آن‌قدر ذره‌ذره در حال فرورفتن هستیم که متوجه فرورفتن خود نمی‌شویم.

◄ انگار یک جور انفعال ناامیدکننده وجود دارد. مثلا یک‌سری اندیشمندان این حوزه می‌توانند مقاله و یادداشت داشته باشند. ولی هیچ واکنشی نشان داده نمی‌شود که گویا آن هم ناشی از ناامیدی آنهاست.

واقعیت این است که اگر از من هم بخواهید چنین کاری انجام بدهم و یادداشتی بنویسم، شاید همین‌طور باشم؛ مثل همین گفت‌وگویی که الان انجام می‌دهیم. فکر می‌کنید دیدگاه آقای وزیر یا معاون هنری ایشان یا خواندن این حرف‌ها عوض می‌شود؟ خیر! این‌طور نیست؛ چه می‌خواهند انجام دهند و به چه چیزی اصلا نمی‌خواهند بپردازند. انتخاب‌های آنها همه‌چیز را مشخص می‌کند. جامعه تئاتری این پشت‌کردن را می‌فهمد و متوجه می‌شود که رها شده است و از آنجا که این یک رابطه دوسویه است، او هم شروع به پشت‌کردن به دولت می‌کند. این وسط آنچه نابود می‌شود، دقیقا چیزی است که ما به آن تئاتر و تماشاگر می‌گوییم. این همان چیزی است که شروع به تجزیه شکل می‌کند. بدون اینکه متوجه شویم که در حال تغییر است.

◄ به نظر می‌رسد این همان چیزی است که در جشنواره تئاتر فجر هم نمود دارد؛ مثلا برخی اصلا حاضر نیستند در این رویداد که از آن به عنوان وبنرین تئاتر هم یاد می‌شود، حضور داشته باشند.

بله. این یک چیز امتناع از رابطه برقرارکردن است؛ مثلا نهادی مثل دانشگاه می‌تواند نانی خبرگی کاری را شود. اما آن هم مشکلات و گرفتاری‌های خودش را دارد و کمابیش از سطح مشکلات آن که تئاتر با آنها دست‌به‌گریبان است، دور است؛ یعنی در حوزه‌های دیگری فکر و بحث می‌کنیم و این می‌شود که وقتی کنی گله می‌کنید هم‌چیز دست‌به‌دست هم داده تا آن قطع‌کنوها برای تئاتر آغاز نشود.

البته نمی‌گویم از دولت متوقع هستم تا پیش از آنکه ضرورت آن را احساس کند، اقدام کند. اما اگر بخواهم بگویم مثلا از حق چه کسی می‌توان این توقع را داشت، باید جامعه تئاتری را نام برد.

بگذارید برای شما یک مثال بزنم. وقتی قانون نادری، پورآذری و دشتی از هیأت‌مدیره خانه تئاتر بیرون آمدند و از بحث مطرح می‌شود، آقای راد قضیه‌ای که در صورت لزوم به مراجع قضایی باسخ‌گو خواهند بود. من وقتی این را شنیدم دچار شوک شدم و با خودم گفتم مگر می‌شود؟ کل جامعه کنعتی‌کوی خود را باید به تئاتر بیاورد ان وقت یک تئاتری به تئاتری دیگر می‌گوید من حق رود با

◄ حداقلش این است که تحلیل کند یا واکنش نشان دهد.

بیایید بنشینیم و بهترین تحلیل‌ها را ارائه کنیم. اما کو کوش شنوا؟ چند تفرقصمه‌گویند آن را می‌خوانند یا می‌بینند؟

من فکر می‌کنم ما برای آغاز، نیاز داریم که تعدادی از تئاتری‌ها در یک دور هم جمع شوند. وقتی گروه «دایره ده» کرد هم آمدند، تنها چیزی که به آنها می‌گفتم این بود که شما اگر فقط بتوانید با هم حرف بزنید، برای تئاتر ایران یک برد و یک پیشرفت است. درحالی که در همان روزها می‌شنیدم برخی نگران این وسالس بودند که چرا این گروه راه افتاده است. ولی فکر می‌کردند با این گروه، منافعی از دستشان خارج می‌شود. درحالی‌که واقعیت این است که ما باید ۱۰ الی ۱۵ تئاتر، اصلا ۵۰ تا از این گروه‌های «دایره ده» داشته باشیم که در آنها کارگردان‌ها و تولیدکننده‌های تئاتر با هم حرف بزنند و این احتمال را به وجود بیاورند که تئاتری‌ها بتوانند در مقیاس‌های بزرگ‌تری با هم کفت‌وگو کنند.

البته یک بخش از واقعیت این است که انجام چنین کاری به یک مکان نیاز دارد که همان مکان اولیه هم فعلا وجود ندارد. وقتی قانون نادری، پورآذری و دشتی از خانه تئاتر بیرون آمدند، ما تازه متوجه شدیم که اساسنامه خانه تئاتر، اساسنامه یک مؤسسه فرهنگی است و خانه تئاتر اساسا نمی‌تواند یک مؤسسه صنفی باشد. این به معنای این است که آنچه الان در اساسنامه خانه تئاتر است، قانونا نمی‌تواند کار صنفی انجام بدهد و اصلا این تلخ و خنده‌دار است. چون باید فکر کنیم یک شب خانه تئاتر تا الان وجود و چه کاری انجام می‌داده است؟ این به معنای این است که در ۱۷ سال تئاتر را دست انداخته‌اند. نمی‌خواهم بگویم هر آنچه به نام خانه تئاتر انجام شده است دروانداخته‌است یا حق‌وحق تلخ و خ